

ژرار ژنت

گفتمان حکایت

جستاری در تبیین روش

آذین حسین زاده . کتایون شهپرراد



انتشارات نیلوفر



گفتمان حکایت

(آرایه‌ها ۳)

ژرار ژنت

گفتمانِ حکایت

(آرایه‌ها ۳)

جستاری در تبیین روش

مترجمان:

آذین حسین‌زاده

کتایون شهرراد



انتشارات نیلوفر

سرشناسه	: ژنت، ژرار، ۱۹۳۰-۲۰۱۸م. Genette, Gérard, 1930-2018
عنوان و نام پدیدآور	: گفتمان حکایت: جستاری در تبیین روش / ژرار ژنت؛ مترجمان: آذین حسین زاده، کتایون شهرراد.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۴۰۰، ۳۶۷ص.
فروست	: آرایه‌ها؛ ۳.
شابک	: 978-622-6654-86-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: Discours du recit.
یادداشت	: واژه‌نامه.
عنوان دیگر	: جستاری در تبیین روش. گفتمان روایت
موضوع	: پروست، مارسل، ۱۸۷۱-۱۹۲۲م. در جستجوی زمان از دست رفته — نقد و تفسیر
موضوع	: گفتمان روایی Discourse analysis, Narrative
شناسه افزوده:	حسین زاده، آذین، ۱۳۴۶ —، مترجم HosseinZadeh, Azine
شناسه افزوده	: شهرراد، کتایون، ۱۳۴۶ —، مترجم Shahpar Rad, Katayon
رده بندی کنگره:	PQ ۲۶۰۸
رده بندی دیویی:	۸۰۸/۳۳
شماره ی کتابشناسی ملی:	۷۶۰۵۴۸۵
وضعیت رکورد	: فیبا



انتشارات نیلوفر خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

ژرار ژنت

گفتمان حکایت (آرایه‌ها ۳)

مترجمان: آذین حسین زاده، کتایون شهرراد (دانشگاه حکیم سبزواری)

حروفچینی: شبستری

چاپ دیبا

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۷۷۰ نسخه

همه ی حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: niloofarpublication.com

فهرست

۷.....	مقدمه مترجمان.....
۹.....	اصطلاحات و تعابیر ادبی که خواننده باید با آنها آشنا باشد.....
۱۳.....	در جستجوی زمان از دست رفته.....
۲۳.....	پیشگفتار نویسنده.....
۲۹.....	مقدمه.....
۴۱.....	۱. ترتیب.....
۱۱۷.....	۲. مدت.....
۱۵۳.....	۳. بسامد.....
۲۱۷.....	۴. وجه.....
۲۸۹.....	۵. صدا.....
۳۶۳.....	واژه‌نامه.....

مقدمه مترجمان

ترجمه آرایه‌ها ۳، گفتمان حکایت نتیجه همکاری مستمر چندساله با نویسنده، یعنی ژرار ژنت است. به‌دیگر سخن، کم‌وبیش تمامی برابر واژه‌هایی که در فارسی برای اصطلاحات تخصصی مندرج در این کتاب انتخاب شده حاصل هم‌فکری با او، به‌حیث مفهومی است که از آنها در فارسی استنباط می‌شود. با اینکه بیش از سه‌چهارم از ترجمه کتاب، زیر نظر و با رایزنی ژنت صورت پذیرفته بود، اما چاپ ترجمه فارسی، پس از درگذشت وی در سال ۱۳۹۷ با وقفه مواجه شد؛ به این دلیل ساده که امکان بررسی مفاهیم، دیگر میسر نبود. با این همه، عطف به راهنمایی‌های پیشین این نظریه‌پرداز گستره بوطیقا در قرن بیستم، برگردان مفاهیم و اصطلاحات بخش باقی‌مانده، هر چند با تأمل و صرف وقت بیشتر، سرانجام به‌پایان رسید. ضروری است یادآور شویم که ژنت، این کتاب را با هدف تحلیل رمان در جستجوی *زمان/ازدست‌رفته*، اثر سترگ و جاودانه مارسل پروست نگاشته است؛ اما، همانگونه که خود نیز در بخش ابتدایی خاطرنشان می‌کند، تحلیل این اثر باعث شده تا او به مفاهیم، همچنین ابعاد نوینی از گستره ادبیات داستانی دست یابد که حاصلش در این کتاب منعکس شده است.

از همین رو، بر آن شدیم، با هدف تسهیل در درک مطالب انتزاعی و گاه پیچیده‌ای که ژنت با استناد به در جستجوی *زمان/ازدست‌رفته* مطرح می‌کند، همچنین از آنجایی که خواندن این رمان چند هزار صفحه‌ای کاری است دشوار و زمان‌بر،

خلاصه‌ای از هفت جلد این اثر را در ابتدای بحث بگنجانیم تا کمکی باشد به آن‌دسته از خوانندگانی که تا کنون فرصت مطالعه این اثر را نداشته و، برای انجام دادن پژوهش‌های ادبی خویش، علاقمند به آشنایی با دیدگاه ژنت‌اند.

ژنت، به قصد تحلیل دیدگاه‌هایش، در جای جای گفتمان حکایت، پاره‌های متعددی از در جستجوی زمان از دست رفته را به صورت مستقیم درج کرده. از آنجایی که ترجمه مهدی سبحانی، تا به امروز، یگانه ترجمه‌ای است که از این رمان در دست است، به آن استناد کرده‌ایم. اما باید یادآور شویم، با تمام احترامی که برای دوست فقید، قدیمی و عزیزمان، مهدی سبحانی قائلیم و بی آنکه در پی تقلیل ارزش ادبی و هنری کار او باشیم، سبحانی، عطف به برخی ویژگی‌های دستوری زبان فارسی، گاهی، برخی از افعال را به زمانی غیر از آنچه پروست در اثر خود نگاشته ترجمه کرده است. از آنجایی که تحلیل‌های ژنت، به ویژه هنگام صحبت از مقوله‌هایی همچون زمان و وجه، بر روی متن فرانسه پروست متمرکز است، ناگزیر شدیم گاهی ترجمه سبحانی را، البته با اعلام به خواننده در قالب زیرنویس، به آن صورتی که پروست در متن خویش آورده و ژنت بدان استناد کرده ویرایش و بازترجمه کنیم.

در انتها، این را نیز یادآور شویم، از آنجایی که برای درک تحلیل‌های ژنت، آگاهی از پاره‌ای اصطلاحات و تعبیر ادبی در گستره نقد نو لازم به نظر می‌رسید (البته برای خوانندگان نوپا و دانشجویان)، همچنین با هدف یکسان و یکدست‌سازی برابرواژه‌های مختلفی که از این مفاهیم در زبان فارسی وجود دارد، مهم‌ترین و پرچالش‌ترین‌شان را برگزینیم و تعریفی به فارسی، منطبق با آرای ژنت از آنها ارائه دهیم. تردیدی نیست مطالعه این تعاریف نیز کمکی است به درک بهتر تحلیل‌های ژنت در گفتمان حکایت.

مترجمان: کتابیون شهپرراد

آذین حسین‌زاده

اصطلاحات و تعابیر ادبی که خواننده باید با آنها آشنا باشد

داستان:

آنچه نقل می‌شود؛ رخداد، ماجرا یا کنشی که در زندگی فرد یا موجودی مشخص به وقوع می‌پیوندد و تعریف می‌شود.

روایت:

کنشی است که به واسطه آن، داستان تعریف می‌شود؛ به دیگر سخن، روایت یعنی شیوه تعریف کردن داستان. به حیث نظری، معمولاً زمان در روایت جریان دارد و مکث نمی‌کند.

حکایت:

متنی که از روایت حاصل می‌شود حکایت نام دارد.

نویسنده:

کسی که داستان را نوشته و نامش روی جلد اثر است. نویسنده می‌تواند به دلایلی نام دیگری را برگزیند.

راوی:

شخصی که داستان را تعریف می‌کند. چنانچه این شخص در داستان ایفای نقش کند و حضور داشته باشد به او راوی درون داستانی و چنانچه حضور نداشته باشد به او راوی برون داستانی می‌گویند.

توصیف:

بازنمایی یا نشان‌دادن چیزی و نتیجه آن را توصیف می‌نامند. پس توصیف هم عملِ بازنمایاندن است، هم حاصل این عمل. به‌حیث نظری، زمان معمولاً در توصیف از جریان باز می‌ایستد و مکث ایجاد می‌شود.

گفت‌مان روایی:

گفت‌مانی که کنش‌ها و رخدادها را تعریف می‌کند (همان روایت).

گفت‌مان توصیفی:

گفت‌مانی که مکان‌ها، زمان‌ها و شخصیت‌ها را وصف می‌کند (همان توصیف).

روایت‌شناسی:

روشی که سازوکار درونی حکایتی را بررسی می‌کند. این حکایت، خود، نتیجه داستانی است که روایت شده.

کنش:

رخدادهایی که در حکایت به‌وقوع می‌پیوندند.

پیرنگ:

آنچه در حکایت، رخدادها را در قالب مجموعه یا سامانه گردِ هم می‌آورد و آنها را به‌یکدیگر مربوط می‌کند.

شخصیت:

فردی خیالی که ممکن است از روی شخصیتی واقعی گرده‌برداری شده یا نشده باشد. مانند شخصیت ناپولئون در رمان‌های تاریخی قرن نوزدهم.

کانونی‌سازی یا دیدگاه:

زاویه‌ای است که راوی (یا یکی از شخصیت‌ها) از آن به‌باقی شخصیت‌ها، ماجراها یا قالب‌های فضازمانی می‌نگرد تا نقلشان کند. کانونی‌سازی بر سه نوع است:

۱. **بیرونی:** چنین احساس می شود که رخدادها در مقابل دوربین فیلم برداری به وقوع می پیوندد و ضبط می شود؛ راوی درباره آنچه نقل می کند داوری نمی کند؛ در نتیجه، خواننده نیز از افکار درونی شخصیت ها آگاه نمی شود.

۲. **درونی:** خواننده چنین می پندارد اشیاء و شخصیت ها را از دریچه نگاه یا ضمیر خود آگاه راوی یا یکی از شخصیت های داستان می بیند و می تواند در باره شان داوری کند.

۳. **صفر:** همان کانونی سازی بدون محدودیت که بدان دیدگاه همه چیز دان نیز می گویند. راوی یا شخصیتی که عهده دار روایت است، هم از درون شخصیت های دیگر باخبر است، هم از بیرون. او از گذشته و آینده کاملاً اطلاع و به تسلسل رخدادها و دلیل وقوع شان اشراف دارد.

رمان:

اثری تخیلی و منثور که معمولاً طولانی است، چندین پیرنگ دارد و داستانی را در قالب فضازمانی مشخصی نقل می کند؛ فرگشت یا تحول شخصیت ها در این قالب صورت می پذیرد.

داستان کوتاه:

اثری تخیلی و منثور که معمولاً، به نسبت رمان، کوتاه است، پیرنگی واحد دارد و داستانی را در قالب فضازمانی مشخصی نقل می کند؛ فرگشت یا تحول شخصیت ها در این قالب صورت می پذیرد.

اتوبیوگرافی:

در این شیوه نگارش، نویسنده، یعنی کسی که کتاب را نوشته و نامش بر روی جلد درج شده، راوی، یا همان کسی است که ماجرا را تعریف می کند. او، هم هنگام، هم شخصیت اصلی است، هم راوی، هم قهرمان.

اتوبیوگرافی به اول‌شخص نگاشته می‌شود، بنابراین منِ راوی/قهرمان/نویسنده در آن اهمیت فراوانی دارد. اتوبیوگرافی همیشه به گذشته می‌نگرد؛ در نتیجه، همیشه بین زمان حالِ نگارش و زمان گذشته‌ای که نقل می‌شود فاصله وجود دارد. میزان صداقتِ نویسنده/راوی/قهرمان در بازنمایی دقیق رخدادها قابل سنجش نیست. نمونه: /عترافات اثر روسو، کودکی اثر ساروت.

رمان یا حکایت اتوبیوگرافیک:

حکایتی است به اول‌شخص که راوی/شخصیت، در آن، از نویسنده متمایز است. البته، ممکن است نویسنده از وقایع زندگی خود برای نوشتن الهام گیرد، اما آنها را تغییر می‌دهد. نمونه: در جستجوی زمان از دست رفته اثر پروست.

در جستجوی زمان از دست رفته

چنانچه بخواهیم این رمان را در یک جمله خلاصه کنیم، این شاید بهترین باشد: چگونه مارسل نویسنده می شود.

جلد اول، طرف خانه سوان، ۱۹۱۳

بخش نخست این کتاب کومبره نام دارد؛ مارسل، راوی داستان، نیمه شب از خواب برمی خیزد و نمی داند کجاست؛ به یاد تمامی اتاق هایی می افتد که در آن ها خوابیده، از جمله اتاق دوران کودکی اش در کومبره. او که گرفتار بی خوابی شده از دوران کودکی خویش می گوید، از اقامت هایش در خانه عمه لئونی و با اندوه و دلتنگی از بوسه ای یاد می کند که مادر، هر شب پیش از خواب به او می داده؛ مراسم بوسه ای که راوی همیشه مشتاقانه انتظارش را می کشیده، اما گاهی چون مهمان داشتند، به خصوص وقتی آقای سوان آنجا بوده، این مراسم لغو می شده. مارسل از اطرافیانش نیز می گوید، از عمه لئونی که بیمار است و از اتاقش بیرون نمی آید، از مادر بزرگش که اندکی دمدمی مزاج است و دوست دارد زیر باران قدم بزند، از فرانسواز، آشپز وفادارشان، همچنین از همسایگان. سپس به یاد علاقه اش به مطالعه

می‌افتد و به‌نقل گردش‌های طولانی، همراه با پدر و مادرش می‌پردازد که گاهی طرف خانه آقای سوان می‌رفتند، گاهی طرف خانه خانواده گرمانت‌ها. بخش دوم کتاب که **عشق سوان** نام دارد، داستان چند سال پیش از تولد راوی را نقل می‌کند. آقای سوان که مردی است متمول و دوستدار اشیای عتیقه، تسلیم طنازی‌های زنی می‌شود به‌نام اودت دوکرسی که، در اصل، تنکامه بوده و چشم به‌ثروت سوان دارد و رنج‌های فراوانی را به این مرد تحمیل می‌کند. در این بخش از کتاب است که خواننده با مهمانی‌ها و محفل خانواده و ردورن‌ها آشنا می‌شود. افراد زیادی به این خانه رفت‌وآمد دارند: کوتار، سانی‌یت، بریشو، فروش‌ویل و تعدادی دیگر. سوان که از خیانت‌های پی‌درپی اودت به‌ستوه آمده، سرانجام از او دل می‌کند و شگفت‌زده است چگونه روزگاری تصور می‌کرده عاشق اوست.

در بخش سوم، یعنی بخش آخر این جلد، با عنوان **نام‌های سرزمین**، مارسل بار دیگر به‌صحنه بازمی‌گردد؛ این بار دوازده سال دارد. از آنجایی که بیمار است، ناگزیر شده از سفر به ونیز که مدت‌ها آرزویش را داشته صرف‌نظر کند. مارسل در طول گردش‌هایی که همراه با فرانسواز در خیابان شانزله‌لیزه، در پاریس دارد با ژیلبرت، دختر سوان ملاقات می‌کند. معلوم می‌شود سوان، سرانجام، با اودت ازدواج کرده و از او صاحب دختری شده است. راوی یا همان مارسل به ژیلبرت دل می‌بندد و چنین به‌نظر می‌رسد که دختر نیز دل‌باخته اوست.

جلد دوم، در سایه دخترکان نورسته، ۱۹۱۸

این قسمت از رمان در جستجو، به دو بخش تقسیم می‌شود، بخش نخست به آنچه در پاریس رخ می‌دهد می‌پردازد، بخش دوم به وقایع بلبک، شهری خیالی در استان نورماندی؛ دو پهنه‌ای که، در آن واحد، از هم متمایز و با

یکدیگر در ارتباط و بازتابی اند از مفهوم «طرف» در جلد نخست، یعنی طرف خانه سوان (بورژواها) و طرف خانه گرمانت‌ها (نجیب‌زاده‌ها). در بخش نخست این جلد، پیرامون خانم سوان، راوی به خانه والدین ژیلبرت دعوت و به شدت مجذوب آنها می‌شود. آنجاست که با برگوت ملاقات می‌کند، نویسنده‌ای که نامش آن روزها بر سر زبان‌ها افتاده و مارسل نیز مدت‌هاست آثارش را با لذت می‌خواند. رفت‌وآمد راوی به خانه سوان‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود، تا آنجا که ژیلبرت احساس می‌کند حضور راوی از حد گذشته و آزاردهنده شده است. اینگونه است که اندک‌اندک رابطه میان مارسل و ژیلبرت به تیرگی می‌گراید و معاشرت‌شان پایان می‌یابد. راوی، به‌رغم اندوهی که از این جدایی دارد، معاشرت خود را با خانم و آقای سوان ادامه می‌دهد. با گذشت زمان، این اندوه نیز رنگ می‌بازد و مارسل به کلی از ژیلبرت دل می‌کند.

در بخش دوم، نام‌های سرزمین: سرزمین، دو سال از این ماجرا گذشته و مارسل که مبتلا به آسم است، برای بهبود وضعیت جسمانی خویش، همراه با مادر بزرگش راهی ساحل بلبک می‌شود. ابتدا از این شهر و زندگی در هتل احساس ملال می‌کند، اما رفته‌رفته به این وضعیت خو می‌گیرد. مادر بزرگ، یکی از دوستان دوران کودکیش را می‌بیند که خانم ویلپاریزی نام دارد و مارسل را به سن‌لو معرفی می‌کند. این دو، با وجود برخورد سرد نخستین‌شان، در نهایت با یکدیگر دوست می‌شوند. مارسل یکی از دوستان قدیمی‌اش را می‌بیند که بلوش نام دارد. او نیز برای هواخوری و استراحت به بلبک آمده. بعد هم با دایی سن‌لو، آشنا می‌شود که شخصی است به نام بارون دوشارلوس، با رفتاری کمی غیرمتعارف. در این دوران است که گروهی از دخترکان نوجوان، سرزنده و آتشپاره توجه مارسل را جلب می‌کند.

مارسل، به کمک الستیر، نقاش نام‌آوری که در نزدیکی بلبک زندگی می‌کند، موفق می‌شود با این دخترکان طرح دوستی بریزد و همینجاست که به یکی از آنها به نام آلبرتین دل می‌بندد. البته این عشق مانع نمی‌شود به باقی دختران گروه چشم نداشته باشد. روزی وقتی می‌خواهد برای اولین بار آلبرتین را ببوسد، دخترک او را پس می‌زند. این برخورد دور از انتظار، مارسل را خشمگین و دلزده می‌کند. فصل تابستان پایان می‌یابد و دخترکان نورسته، بلبک را ترک می‌کنند؛ راوی نیز راهی پاریس می‌شود.

جلد سوم، طرف خانه گرمانت‌ها، ۱۹۲۱-۱۹۲۰

این بخش به دو قسمت اصلی تقسیم می‌شود، طرف خانه گرمانت‌ها ۱ و طرف خانه گرمانت‌ها ۲؛

خانواده مارسل مدتی است در آپارتمانی در عمارت گرمانت‌ها زندگی می‌کنند. راوی که عاشق خانم دوشس گرمانت شده رفت‌وآمدهایش را زیر نظر دارد. روزی هنگامی که به دیدار دوستش، سن‌لو در پادگان دونسی‌یر رفته، خبردار می‌شود که حال مادر بزرگش خوب نیست و ناگزیر، شتابان به پاریس بازمی‌گردد. آلبرتین در پاریس به دیدن مارسل می‌آید و، در نهایت، خود را تسلیم او می‌کند. سن‌لو که برای مرخصی به پاریس آمده، معشوقه‌اش راشل را به مارسل معرفی می‌کند و مارسل بلافاصله می‌فهمد که این دختر، فاحشه‌ای است که روزگاری در یکی از عشرتکده‌ها دیده بوده. سرانجام، برای نخستین بار، راوی موفق می‌شود چند کلمه‌ای تنها با خانم دوشس حرف بزند، اما متوجه می‌شود عشقش به او فروکش کرده و پی می‌برد رفتار گذشته‌اش چقدر مسخره بوده. در بازگشت به خانه، مارسل می‌بیند حال مادر بزرگ رو به وخامت گذاشته.

دیری نمی‌پاید که مادر بزرگ از دنیا می‌رود. مارسل در یکی از شب‌نشینی‌ها بار دیگر آقای شارلوس، برادر دوک گرمانت را ملاقات می‌کند. شارلوس او را به خانه‌اش دعوت می‌کند؛ رفتارش با مارسل عجیب و شبهه‌برانگیز است. مارسل به ملاقات آقای سوان می‌رود که سخت بیمار است و چیزی به پایان عمرش باقی نمانده. خانم دوشس، تلاش در به‌دست آوردن دل راوی دارد و مدعی است حال آقای سوان آنقدرها نیز بد نیست.

جلد چهارم، سودوم و عموره، ۱۹۲۱-۱۹۲۲

این بخش نیز مانند طرف خانه گرمانت‌ها شامل دو قسمت اصلی است:

سودوم و عموره ۱ و سودوم و عموره ۲

صفحات نخست، بیشتر پیرامون شخصیت شارلوس و گرایش‌های غیرمتعارف اوست. راوی درمی‌یابد که شارلوس با آقای ژویی آن که خیاط و جلیقه‌دوز است سر و سر دارد. با توجه به رابطه محکم و صمیمی بین این دو، شارلوس مرد خیاط را زیر پر و بال خود می‌گیرد و او را منشی مخصوصش می‌کند. در این کتاب، مارسل یکی از مهمانان پروپاقرص محافل اشرافی خیابان فوبورسن ژرمن است و به‌شدت مجذوب این محافل و شیوه زندگی و رفتارهای افراطی افرادی که بدانجا رفت و آمد دارند. در این میان، مارسل به یکی از مهمانان همیشگی محفل وردورن‌ها نیز بدل می‌شود. او از این بابت بسیار خرسند است و از اینکه با چنین افرادی نشست و برخاست دارد به خود می‌بالد، هرچند محفل خانواده وردورن‌ها فقط تقلیدی است از جامعه نجیب‌زاده‌ها. در عین حال، گاهی احساس می‌کند حالا که پایش به این مهمانی‌ها باز شده افرادی را که بیشتر برایش عزیز بودند از یاد برده، حتی مادر بزرگش را. اما، پشیمانی‌هایش

چندان دوام ندارند. مارسل به اتفاق مادرش یک بار دیگر برای تعطیلات راهی بلبک می‌شود. اینجاست که با دلتنگی به یاد ایام قدیم می‌افتد. آلبرترین نیز در بلبک است، اما رابطه میان او و مارسل شکراب است. مارسل تلاش دارد بفهمد چه احساسی به آلبرترین دارد؛ روزی او را با یکی از دوستانش که دختری است به نام آندره، در حال رقص و در چنان وضعیتی می‌بیند که به ماهیت دوستی‌شان شک می‌کند. از آن پس، تردید و حسادت لحظه‌ای راحتش نمی‌گذارد و از همین رو، اغلب اوقات با آلبرترین بدرفتاری می‌کند. آلبرترین که از این برخورد مارسل رنجیده، او را به خاطر سنگدلی‌اش سرزنش می‌کند. مارسل که هم دوست دارد با آلبرترین بماند، هم دلش می‌خواهد به این رابطه خاتمه دهد و آزادی گذشته‌اش را بازیابد، بعد از سبک‌سنگین کردن‌های طولانی، به یکباره به مادرش می‌گوید قصد دارد با آلبرترین ازدواج کند.

جلد پنجم، اسیر، ۱۹۲۳ (پس از مرگ پروست چاپ شده)

پدر و مادر مارسل برای چند ماهی خانه نیستند و آلبرترین به آنجا نقل مکان کرده. افراد عجیب و غریبی به این خانه آمدوشد می‌کنند و رفتارشان به نظر آلبرترین عادی نیست. زندگی زوج جوان به دلیل حضور فرانسواز، آشپز قدیمی و وفادار خانواده مارسل، اندکی سروسامان می‌یابد. چندی است مارسل شک کرده که آلبرترین به زن‌ها گرایش دارد؛ حسادت بیمارگونه‌اش باعث می‌شود از ترس اینکه مبادا آلبرترین با دختران دیگری وارد رابطه شود، رفتار و معاشرت‌هایش را زیر نظر گیرد. مارسل به خوبی متوجه است که گاهی با آلبرترین همچون زندانی برخورد می‌کند و این، او را به یاد رفتاری می‌اندازد که سوان با اودت داشت (در بخش عشق سوان). راوی یک بار

دیگر معاشرتش را با خانوادهٔ وردورن‌ها از سر می‌گیرد و از اینکه جمع قدیمی را بازیافته خوشحال است. با گذشت زمان، روابط مارسل با آلبرتین دچار فراز و نشیب‌های فراوان می‌شود؛ عشقش به آلبرتین به حسادت می‌زند که زندگیش را تلخ کرده، به‌ویژه وقتی می‌بیند آلبرتین از او فراری است و غریبی می‌کند. این دو مدام با هم دعوا دارند و شدت برخوردها مدام بیشتر و بیشتر می‌شود. مارسل دختر را متهم به مخفی‌کاری می‌کند؛ آلبرتین هم ناشیانه از خود دفاع می‌کند و هربار، برای توجیه رفتارش، به دروغ‌های تازه متوسل می‌شود. با گذشت زمان، چهره‌اش نشان می‌دهد که خسته است و اندوهگین، توگویی در زندانی درینداست؛ آلبرتین بی‌قراری می‌کند، با این همه، مدعی است خوشبخت است. راوی از خود می‌پرسد شاید دختر خیال دارد با او قطع رابطه کند. مادر راوی که همچنان در سفر و دور از خانه است، دوست دارد بداند برنامهٔ مارسل برای آینده چیست؛ اما مارسل جوابی ندارد. یک روز صبح، فرانسواز سراسیمه وارد اتاق مارسل می‌شود و خبر می‌دهد آلبرتین وسایلش را برداشته و صبح زود، خانه را ترک کرده. این خبر برای مارسل، ضربه‌ای است مهلک.

فراری یا آلبرتین گم‌نشان، ۱۹۲۵

چنانکه شاهدیم، این کتاب دو عنوان دارد؛ در دست‌نوشته‌های نخستین پروست، عنوان کتاب *فراری* درج شده؛ اما هنگام چاپ مشخص می‌شود که پروست، موقع پاک‌نویس و ویرایش نهایی، عنوان را تغییر داده و به *آلبرتین گم‌نشان* بدل کرده.

گفتیم آلبرتین به‌ناگاه خانه را ترک کرد. مارسل شگفت‌زده است وقتی می‌بیند تا چه اندازه این حرکت آلبرتین او را آزرده‌خاطر کرده، به‌ویژه

وقتی با خود می‌گوید حدس می‌زده که دختر چنین کند. تلاشش برای پیدا کردن آلبرتین بی‌نتیجه است، از این رو تصمیم می‌گیرد برایش نامه‌ای التماس‌آمیز بنویسد و از او درخواست کند بازگردد. همان‌روز، تلگرامی به‌دستش می‌رسد با این فحوا که آلبرتین از اسب افتاده و مرده. چند ساعت بعد، نامه دیگری به‌دست مارسل می‌رسد، این‌بار از جانب آلبرتین، که در آن از راوی خواهش کرده اجازه دهد به خانه بازگردد تا به زندگی مشترک‌شان ادامه دهند. خاطرات در ذهن مارسل به‌هم می‌ریزد، نگران است آلبرتین را فراموش کند، همان‌طور که خاطره زن‌های دیگر، مانند ژیلبرت، دوشس گرمانت و مادر بزرگش را از یاد برده. در ذهنش آخرین لحظاتی را که با آلبرتین سپری کرده، با تمام جزئیات، مرور می‌کند؛ دروغ‌های دختر یک بار دیگر در پیش چشمش اهمیت می‌یابند؛ رنجی که مارسل می‌کشد نتیجه خیانت‌هایی است که از آلبرتین دیده و همچنان در ذهنش زنده است؛ این در حالی است که آلبرتین دیگر در قید حیات نیست و هجمه خاطرات، مدام بر شدت رنج راوی می‌افزاید. مارسل برای اینکه بفهمد آیا آلبرتین واقعا به زن‌ها گرایش داشته یا نه، از آن‌دره که حالا در خانه او ساکن شده سوال می‌کند و مدیر هتل بلبک را نیز وامی‌دارد در این باره تحقیق کند. معلوم می‌شود که آلبرتین چنین بوده. با گذشت زمان، اندوه مارسل رنگ می‌بازد و یک بار دیگر میل به زندگی در او جان می‌گیرد. حالا دیگر دلش برای «دخترک بیچاره» می‌سوزد. روزی، در خانه دوشس گرمانت، دوست دوران کودکی‌ش، ژیلبرت را می‌بیند که حالا دیگر به ژیلبرت دوفور شویل تغییر نام داده، چون مادرش بعد از مرگ آقای سوان، با آقای فور شویل ازدواج کرده. آقای سوان همیشه آرزو داشت پای اودت به محافل اشرافی باز شود. اکنون پس از مرگ سوان، این آرزو به‌واسطه ازدواج دوباره اودت

تحقق یافته. هنگام بازگشت از سفر ونیز، مارسل که مادرش او را همراهی می‌کند، می‌فهمد ژیلبرت با دوست او، روبر دوسن‌لو ازدواج کرده. این ازدواج ناموفق است و خود ژیلبرت، روزی که مارسل به دیدارش رفته، با او درددل می‌کند و می‌گوید خبر دارد که همسرش به او وفادار نیست. البته، ژیلبرت نمی‌گوید (شاید هم وانمود می‌کند نمی‌داند) که همسرش با مردها رابطه دارد.

زمان باز یافته، ۱۹۲۷

سال‌ها سپری شده و مارسل که بیمار است، چندبار برای بهبودی ناگزیر شده پاریس را ترک کند. جنگ جهانی اول شروع می‌شود. در بازگشت به پاریس، مارسل می‌بیند تجمل‌گرایی و شیک‌پوشی و لذت‌جویی همچنان رواج دارد. خانم وردورن و خانم بونتان عهده‌دار برگزاری و مدیریت دو محفل بزرگ در پاریس‌اند و بسیاری، از جمله، اشراف‌زادگان خیابان سن‌ژرمن، خیلی علاقمندند به نوعی به این دو محفل راه یابند. بیشتر مردم، در این دوران، خود را وطن‌پرست جلوه می‌دهند؛ به جز شارلوس که آشکارا می‌گوید دوستدار آلمان‌هاست. او که حالا دیگر پیر شده، عشرتکده‌ای دایر کرده و مدیریتش را به ژوپی آن سپرده و روابط تازه‌ای را در آنجا تجربه می‌کند. راوی متوجه می‌شود که بیماری به او مجال نخواهد آن اثر ادبی را که می‌خواست، بنویسد و از این بابت احساس ناامیدی می‌کند.

در یکی از شب‌نشینی‌های خانه گرمات‌ها، مارسل لحظه‌ای احساس می‌کند به بال‌ماسکه رفته، چون همه افرادی که از قبل می‌شناخته، چنان پیر و فرتوت شده‌اند که انگار لباس مبدل بر تن دارند. با این همه، سه رخداد کم‌اهمیت باعث می‌شود تا فرایند به یادآوری خاطرات گذشته، در ذهن

مارسل، به جریان افتد. اینگونه است که تصمیم می‌گیرد همت کند و با یادآوری خاطرات و نگارششان، به آرزوی دیرینه‌اش برای نویسنده شدن جامه عمل بپوشاند. اما سکتۀ خفیف مغزی، بار دیگر، این ترس را در او زنده می‌کند که شاید فرصت کافی نداشته باشد.